

وحدت وجود از دیدگاه علامه طباطبایی

* سید محمود نبویان

** سید محمد مهدی نبویان

چکیده

مسئله وحدت وجود، از مسائل کلان هستی‌شناختی است که در فضای عرفانی پدید آمده و آرام آرام به فضای فلسفی، وارد شده است. قبول یا رد آن، تمام مسائل فلسفی را تحت الشعاع قرار می‌دهد؛ زیرا با قبول وحدت وجود، عالم رنگ دیگری به خود گرفته و علیت از میان موجودات رخت برمی‌بندد. همچنین وحدت وجود، تحلیل دیگری از وجود حضرت حق و شریعت به دست خواهد داد. فیلسوفان پیش از صدرالمتألهین در این باب بحث کرده‌اند، اما ملاصدرا مدعی برهانی ساختن این مسئله و تبیین صحیح و دقیق آن شده است. پس از ملاصدرا، تابعان مکتب او نیز درباره چنین مسأله‌ای بحث و گفت‌وگو کرده‌اند که از مهم‌ترین ایشان، علامه طباطبایی است. در این مقاله به بیان تقریر علامه طباطبایی و ادله وی در باب وحدت شخصی وجود می‌پردازیم. علامه از سه راه «وجود رابط»، «صرف الوجود» و «عدم تناهی» به اثبات وحدت وجود پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: وحدت وجود، وجود رابط، صرف الوجود، عدم تناهی، علامه طباطبایی.

*. دانشیار فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.

** . کارشناسی ارشد فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.

مقدمه

برای وحدت وجود، تفاسیر متعددی بیان شده است که مهم‌ترین آن‌ها «وحدت تشکیکی وجود» و «وحدت شخصی وجود» است. اغلب فلاسفه پس از صدر المتألهین به تفسیر اول معتقدند و گاهی آن را «وحدت سنخی و یا وحدت وجود فلسفی» (ر.ک: وحدت وجود، ۱۳۷۹: ۶۶-۶۵) نیز نامیده‌اند. فلاسفه، حقیقت وجود را واحد دانسته، ثانی و غیر برای آن را محال می‌دانند؛ اما این حقیقت را یک حقیقت تشکیکی می‌دانند. تشکیک در مراتب وجود، به معنای آن است که هم وحدت و هم کثرت در وجود، اموری حقیقی هستند.

برخی دیگر از فیلسوفان به تفسیر دوم، یعنی «وحدت شخصی وجود» معتقدند. در این تفسیر، وجود که به عنوان حقیقت عینی و خارجی و اصیل شناخته می‌شود، واحد است و هنگامی که از حقیقت وجود سخن می‌گوییم، از کثرت نمی‌توان سخن گفت. وجود، واحد شخصی است و مصداق حقیقی و بالذات آن، فقط وجود حق تعالی است؛ و کثرات، صرفاً مظاهر و شؤون همان وجود واحدند.

این نوشتار در صدد پاسخ به این پرسش است که علامه طباطبایی به کدام تفسیر، قائل است و آیا ادله‌ای بر مدعای خویش بیان کرده است؟ در این مقاله، بیان می‌شود که علامه طباطبایی از جمله فیلسوفانی است که به تفسیر دوم وحدت وجود، معتقد است و برای اثبات آن در آثار مختلف خود، سه دلیل آورده است که به ترتیب به ذکر آن می‌پردازیم.

ادله علامه طباطبایی بر وحدت شخصی وجود

وجود رابط

یکی از استدلال‌هایی که از آثار علامه طباطبایی در اثبات وحدت شخصی به دست می‌آید، تحلیل وجود رابط و حقیقت معلول است.

برای روشن شدن بحث، ابتدا وجود رابط را تعریف می‌کنیم و سپس به بیان ویژگی‌های آن و در نهایت، به بیان استدلال علامه می‌پردازیم.

تعریف وجود رابط

وجود از نظر علامه به «فی نفسه» و «فی غیره» تقسیم می‌شود. وجود «فی نفسه» وجودی است که معنا و مفهوم مستقل داشته، مصداق مفهوم اسمی و مستقل قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، این وجود به گونه‌ای است که وقتی عقل از آن مفهوم می‌سازد، این مفهوم، به چیز دیگری وابسته نیست و مستقل است؛ حال چه این که وجود خارجی این مفهوم نیز مستقل باشد، مانند جواهر؛ و یا وجود وابسته‌ای داشته باشد، مانند اعراض؛ زیرا هم جواهر و هم اعراض، مصداق مفهوم اسمی هستند و به اصطلاح، وجود محمولی دارند.

اما وجود «فی غیره»، وجودی است که معنا و مفهوم مستقل ندارد و نمی‌تواند مصداق مفهوم مستقل قرار گیرد؛ بلکه عین ربط و وابستگی به موجود دیگر است. چنین وجودی، حقیقت ربطی داشته، تمام هویتش ارتباط به موجود دیگر است. در واقع، هیچ‌گونه نفسیت و حیثیت استقلالی ندارد و همه حقیقت آن‌ها ربطی و عین وابستگی است. چنین وجودی، همان «وجود رابط» می‌باشد (ر.ک: بداية الحکمه: ۴۰؛ نهاية الحکمه: ۲۸؛ حاشیه الکفایه: ۲۲/۱ و ۲۳؛ و ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۹۳/۲، تعلیقه علامه طباطبایی).

مرحوم علامه با توسل به قضایای صادق خارجی، به اثبات این دو قسم از وجود می‌پردازد. در قضایای صادق و خارجی مانند «زید قائم است»، غیر از موضوع و محمول، امر سومی وجود دارد که «نسبت و ربط» نامیده می‌شود. ربط و نسبت در موضوع و یا محمول به تنهایی یافت نمی‌شود؛ و نیز میان موضوع با غیرمحمول و یا محمول با غیرموضوع نیز یافت نمی‌شود. بنابراین باید غیر از موضوع و محمول، شیء دیگری وجود داشته باشد که محمول را به موضوع ربط دهد که همان وجود رابط و فی غیره است. با عنایت به این که این نوع قضایای صادق و خارجی است، در ازای هر یک از اجزای قضیه، در خارج وجودی قرار دارد؛ از این رو، در خارج، غیر از وجود موضوع و محمول، وجود دیگری خواهیم داشت که مصداق نسبت و ربط است. روشن است که این وجود، مصداق مستقل و جدایی از وجودهای موضوع و محمول ندارد، بلکه در آن دو موجود است؛ زیرا اگر مستقل و منفصل از آن دو موجود باشد، به دو رابط دیگر نیاز است تا با یکی از آن دو به

موضوع و با دیگری به محمول مرتبط شود؛ در نتیجه، قضیه مورد نظر پنج جزء خواهد داشت؛ و روشن است که برای ارتباط آن اجزا نیز به وجودهای رابط دیگر نیاز است؛ و این سلسله، تا بی نهایت ادامه خواهد یافت. لازمه چنین سخنی آن است که میان موضوع و محمول، بی نهایت روابط وجود داشته باشد و این امر به معنای محصور شدن سلسله‌ای نامتناهی از موجودات رابط میان دو حاصر است که امری محال می‌باشد. در نتیجه، وجود رابط، منفصل و خارج از طرفین خود وجود ندارد؛ بلکه در هر ظرفی که طرفین تحقق یابند، وجود رابط نیز در همان ظرف، متحقق است. بنابراین با توجه به خارجی بودن قضیه و نیز صادق بودن آن، و به عبارت دیگر، با توجه به خارجی بودن طرفین قضیه، وجود رابط نیز در خارج و در طرفین موجود است (ر.ک: نه‌ایة الحکمه: ۲۸ و بدایة الحکمه: ۴۰؛ و ملاحظه، ۱۹۸۱م: ۳۲۷/۱، تعلیقه علامه طباطبایی).

در نظر مرحوم علامه طباطبایی، وجود رابط در سه مورد به کار می‌رود: ۱- وجود رابط در قضایا؛ ۲- وجود رابط معلول؛ و ۳- وجود رابط و نسبتی که میان مقولات نسبی، وجود دارد. در نظر ایشان، وجود رابط در این سه مورد، به یک معنا به کار رفته است و از یک سنخ می‌باشد (ر.ک: همان: ۳۱ و ۱۲۶).^۱

در این جا باید به دو امر توجه کرد:

مرحوم علامه بر این نکته تأکید می‌کند که استقلال و رابط بودن، حکم مفهوم نیست، بلکه حکم مصداق است؛ و مفهوم از خود هیچ حکمی جز حکم مصداقی که از آن حکایت می‌کند، ندارد. بنابراین تقسیم وجود به فی نفسه و فی غیره، به لحاظ وجود خارجی است نه مفهوم؛ و اگر در تعریف «وجود فی نفسه» گفته می‌شود که وجودی است دارای معنای

۱. ایشان در موارد متعدد، وجود رابط در قضایا و وجود رابط معلول را در کنار هم بیان می‌کند: ر.ک: بدایة الحکمه: ۴۰-۴۱؛ نه‌ایة الحکمه: ۲۸-۳۱؛ حاشیة الکفایة: ۲۸-۲۲؛ و ملاحظه، ۱۹۸۱م: ۳۲۷/۱، تعلیقه علامه طباطبایی. همچنین در مواردی نیز درباره مقولات سبع، اصطلاح رابط را به کار برده و آن را در کنار رابط در قضایا آورده و همان معنی را اراده کرده است: ر.ک: نه‌ایة الحکمه: ۳۱ و ۱۲۶.

اسمی و مستقل، بدین معنا است که آن مفهوم، از محکی مستقل حکایت می‌کند نه این‌که خود مفهوم، مستقل باشد؛ و همچنین تعریف «وجود فی غیره» به وجودی که دارای معنای ربطی و غیرمستقل است، بدین معنا است که آن مفهوم و معنا از محکی غیرمستقل و ربطی حکایت می‌کند: «أن المفهوم فی استقلاله بالمفهومیة و عدم استقلاله، تابع لوجوده الذی ینتزع منه و لیس له من نفسه إلا الإبهام» (نهایة الحکمه: ۳۰؛ و بدایة الحکمه: ۴۱).

اما در اثبات این امر که وجود معلول، یک وجود رابط و عین ربط به علت است، علامه یک استدلال خُلف را مطرح می‌کند:

وجود معلول، یک وجود رابط و عین ربط و احتیاج به علت است؛ و ذاتی، جز ربط به علت ندارد. اما اگر فرض کنیم وجود رابط، معلول ذاتی باشد که مفتقر به علت است و به اصطلاح ربط و احتیاج به علت، متأخر از ذاتش باشد، مستلزم آن است که برای آن، حیثیت فی نفسه لحاظ کنیم که این حیثیت در خارج، محتاج به علت است؛ یعنی وجود معلول به حسب ذاتش فی نفسه و مستقل است و از نظر ذات، به علت احتیاج ندارد. لازمه چنین فرضی آن است که ذات وجود معلول، مستقل و بی‌نیاز از علت است و در نتیجه معلول نباشد؛ در حالی که فرض این بود که ذات موجود مفروض، معلول است؛ و این امر، خلاف فرض می‌باشد. بنابراین وجود معلول هیچ ذاتی جز همان عین ربط بودن و احتیاج به علت ندارد؛ و همه هویتش رابط بودن اوست.

بیان فوق را می‌توان به صورت مقدمات زیر بیان کرد:

۱- ذات و هویت معلول، همان وجود معلول است.

۲- شکی نیست که وجود معلول با علتش مرتبط است؛ زیرا در غیر این صورت، معلول آن نخواهد بود.

۳- ارتباط معلول با علت، از نوع احتیاج و جودی آن به علت است.

۴- اگر احتیاج و جودی معلول، زائد بر اصل وجود و ذات معلول باشد — و به عبارت دیگر، احتیاج معلول به علت، از اصل وجودش متأخر و در نتیجه، معلول مرکب از اصل

وجود و احتیاج به علت باشد - در این صورت، معلول در اصل هویت و وجودش، محتاج به علت نخواهد بود و در نتیجه، مستقل خواهد شد.

۵- مستقل شدن وجود معلول، خلف در معلولیت آن است.

۶- بنابراین احتیاج و ارتباط معلول به علت، خارج از اصل وجود و ذاتش نیست، بلکه ذات و وجود معلول، عین احتیاج به علت است.

۷- احتیاج وجودی معلول به علت، همان ربط وجودی معلول به علت است.

بنابراین وجود معلول و ذات و هویت آن، عین ربط به علت است:

أن المعلول مفتقر فی وجوده إلى العلة الفاعلة متعلق الذات بها، و ليس من الجائز أن يتأخر هذا الفقر و التعلق عن مرتبة ذاته و يكون هناك ذات ثم فقر و تعلق و إلا استغنى بحسب ذاته عن العلة و استقل بنفسه عنها فلم يكن معلولاً؛ هذا خلف. فذاته عين الفقر و التعلق فليس له من الوجود إلا الرابط غير المستقل (الميزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۱: ۱۳/۱۹۴؛ و.ر.ک: همان: ۲۱۱/۱۰ و ۱۹۵/۱۳).

ویژگی های وجود رابط

علامه طباطبایی برای وجود رابط، ویژگی های زیر را بیان می کند (البته مراد از رابط در این مقام، وجود رابط معلول است):

چنان که در توضیح وجود رابط بیان گردید، وجود رابط، وجودی غیره بوده، فاقد جنبه فی نفسه است. حقیقت وجود رابط، عین ربط و وابستگی است و هیچ گونه استقلال ندارد، به عبارت دیگر، هیچ گونه ذات و نفسیتی ندارد. از این رو، وجود رابط، واقعیتی در کنار واقعیت علت ندارد، بلکه همه هویت او ربط و وابستگی به علت است: «هذه الوجودات (ای وجودات روابط) جميعا أمور موجودة فی الخارج لكن لا فی أنفسها بل فی غيرها... لمكان ان لا ذات لها فی أنفسها» (حاشیه الکفایه: ۲۴/۱؛ و.ر.ک: همان: ۲۶؛ و ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۳۲۷/۱، تعلیقه علامه طباطبایی).

با عنایت به این که وجود رابط، فاقد ذاتیت و جنبه فی نفسه است، فاقد ماهیت نیز می باشد؛ زیرا ماهیت امری است که در جواب «ماهو» می آید، و وقتی یک شیء دارای

ماهیت است که ذات و واقعیتی داشته باشد و بتوان آن را به نحو مستقل تصور کرد؛ از این رو، وجود رابط - به سبب این که دارای نفسیت نیست و نمی توان آن را همان گونه که هست، به صورت مستقل فهمید، ماهیت ندارد: «أن الوجودات الرابطة لا ماهية لها، لأن الماهيات هي المقولة في جواب ما هو؛ فهي مستقلة بالمفهومية؛ والوجودات الرابطة لا مفهوم لها مستقلاً بالمفهومية» (نهاية الحكمة: ۳۰؛ نیز ر.ک: حاشیه الكفاية: ۲۴/۱، ۲۶ و ۲۷؛ و بداية الحكمة: ۴۰).

و چون ماهیت ندارد، و تمام هویتش عین ربط است، هیچ حکمی ندارد:

إذ لا ماهية لها [أي للوجودات الرابطة] في نفسها فليست هي ذات حدود فليست بسيطة الذوات ولا مركبتها وليست لها أحكام فليست بكلية ولا جزئية ولا عامة ولا خاصة و لا لهما نسبة مع شيء بالعموم والخصوص والتباين والتساوي... كل ذلك لمكان ان لا ذات لها في أنفسها (حاشية الكفاية: ۲۴/۱؛ نیز ر.ک: همان: ۲۶/۱؛ و الرسائل التوحيدية: ۲۷؛ و ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۳۲۷/۱، تعلیقه علامه طباطبایی).

بنابراین احکام ایجابی که به وجود رابط نسبت داده می شود، در واقع، حکم علت و وجود مستقل است: «أن وجود المعلول رابط بالنسبة إلى علته قائم بها، كما أن وجود العلة مستقل بالنسبة إليه مقوم له؛ لا حكم للمعلول إلا وهو لوجود العلة و به» (نهاية الحكمة: ۱۷۶؛ نیز ر.ک: حاشیه الكفاية: ۲۵/۱ و ۲۴؛ و الرسائل التوحيدية: ۲۷).

ممکن است اشکال شود نکاتی که درباره وجود رابط بیان شده، در حقیقت، احکامی است که درباره آن اثبات کرده ایم؛ و این امر با حکم ناپذیری وجود رابط، در تناقض است. به عبارت دیگر، وقتی گفته می شود «وجود رابط حکم نمی پذیرد»، در واقع حکمی است که برای آن اثبات شده است، یعنی برای وجود رابط - مانند وجود مستقل - می توان احکامی را ثابت کرد.

علامه در پاسخ معتقد است احکامی که به وجود رابط نسبت داده می شود، در حقیقت، احکامی سلبی است که به نحو سالبه محصله است نه موجبه معدوله؛ از این رو، نیازمند

وجود موضوع نیست. به عبارت دیگر، چنین احکامی صرفاً سلب حکم از وجود رابط است نه اثبات حکمی - به صورت سالبه - برای آن:

ان قلت هذه الأحكام التي ذكرت لها هي أحكام لها في أنفسها فلها نحو ما من الاستقلال به يصح ان يلاحظ أحكامها فيها و تثبت لها فليست هي مع الموجودات المستقلة المشابهة لها كالابتداء الاستقلالي و الانتهاء الاستقلالي متباينة بالذات غير متساوية. قلت هذه أحكام سلبية بالسلب البسيط و لا يقتضى وجود الموضوع (حاشية الكفاية: ۲۴/۱).

و چون وجود رابط، ذات و نفسیت و نیز هیچ حکمی ندارد، نمی توان آن را ثانوی علت دانست و وجود مستقلی برای آن در نظر گرفت؛ بلکه تمام هویت آن، عین ربط به علت است. در حقیقت، وجود رابط، خارج از وجود علت نبوده، با آن مغایر نیست؛ اما این عدم مغایرت به معنای آن نیست که وجود رابط، عین وجود مستقل و یا جزئی از آن است: «فهو (ای الوجود الرابط) إذن موجود في الطرفين قائم بهما بمعنى ما ليس بخارج منهما من غير أن يكون عينهما أو جزئهما أو عين أحدهما أو جزئه و لا أن ينفصل منهما» (نهاية الحكمة: ۲۸؛ و ر.ک: حاشية الكفاية: ۲۷/۱).

با عنایت به این که همه هویت وجود رابط، عین ربط و وابستگی به علت است، از خود، «ذاتی» ندارد؛ نه این که دارای ذاتی باشد مرتبط با علت و یا محتاج، قائم و فقیر به علت، بلکه ذات آن، همان ربط به علت و احتیاج و فقر و وابستگی به آن است:

أن المعلول مفتقر في وجوده إلى العلة الفاعلة متعلق الذات بها، وليس من الجائر أن يتأخر هذا الفقر و التعلق عن مرتبة ذاته و يكون هناك ذات ثم فقر و تعلق و إلا استغنى بحسب ذاته عن العلة و استقل بنفسه عنها فلم يكن معلولاً هذا خلف فذاته عين الفقر و التعلق فليس له من الوجود إلا الرابط غير المستقل (الميزان في تفسير القرآن: ۱۹۴/۱۳).

و با عنایت به این که وجود رابط، مستقل از علت و نیز عین علت یا جزئی از آن نیست، روشن می شود که وجود رابط، شأنی از شؤون علت و آیه ای از آیات وجود علت است. در واقع، یک ذات مستقل، موجود است - که همان ذات علت است - و بقیه امور، روابط و

شؤون و آیات او هستند؛ به گونه‌ای که وجودش صرفاً اشاره به وجود مستقل بوده، همهٔ هویتش نشانهٔ علت است. این ویژگی را می‌توان از «فی غیره» بودن وجود رابط به دست آورد؛ زیرا «فی غیره» بودن، مانند مفهوم حرفی است که صرفاً اشاره به مفهوم اسمی است و از خودش ذاتی ندارد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که وجود رابط، مانند آینه‌ای است که هیچ حیثیتی جز آینه بودن ندارد؛ یعنی از خودش ذاتی ندارد، نه جسم است و نه چیز دیگر، بلکه فقط آینه است که حیثیتی جز ارائهٔ غیر ندارد:

الأشياء على اختلاف وجوهها وتشتت أنواعها آيات له تعالى دالة على أسمائه وصفاته فما من شيء إلا وهو آية في وجوده وفي أي جهة مفروضة في وجوده له تعالى مشيرة إلى ساحة عظمته وكبريائه، والآية هي العلامة الدالة من حيث أنها آية وجودها مرآتي فإن في ذی الآیة الذی هو مدلولها غیر مستقلة دونه إذ لو استقلت فی وجوده أو فی جهة من جهات وجوده لم تكن من تلك الجهة مشيرة إليه دالة عليه آية له هذا خلف. فالأشياء بما هي مخلوقة له تعالى أفعاله، وهي تحاكي بوجودها و صفات وجودها وجوده سبحانه وكرائم صفاته (همان: ۱۹۴ و ۱۹۵).

بر این اساس، هیچ موجودی جز وجود علت، مستقل نیست؛ و بقیه، شؤون آن و آیات آن است؛ و اگر آن شؤون به صورت مستقل لحاظ شود، آن استقلال، صرفاً از علت است؛ بدین معنا که اگر در وجود معلول، نفسیت و استقلال دیده شود، در حقیقت، نفسیت و استقلال علت است؛ یعنی وجود علت در مرتبهٔ معلول ظهور یافته است. به عبارت دیگر، می‌توان وجود معلول را همان وجود علت دانست که در این مرتبهٔ خاص، متجلی شده است: «فذاته (ای ذات وجود رابط) عین الفقر و التعلق فلیس له من الوجود إلا الرابط غیر المستقل و ما یترائی فیہ من استقلال الوجود المفروض معه اولاً إنما هو استقلال علتہ فوجود المعلول یحاکی وجود علتہ و یمثله فی مرتبته التی له من الوجود» (همان: ۱۹۴).

و با توجه به این که وجود رابط، فاقد نفسیت است و صرفاً ربط به علت و عین قوام به مستقل است، درک این وجود نیز جز در پرتو درک وجود مستقل و علت آن میسر نخواهد بود؛ به عبارت دیگر، با عنایت به این که حقیقت وجود رابط همان وجود مستقل در مرتبهٔ

خاصی است، درک وجود رابط حضوری یا حصولی نیز به معنای درک وجود مستقل در مرتبه خاص آن رابط است؛ زیرا درک متقوم بدون مقوم آن، محال است.

بر این اساس، احکامی که برای معالیل صادر می شود، احکام علت، در مرتبه معالیل خواهد بود؛ و چون همه معالیل، فعل خداوند هستند، می توان گفت که هر حکمی که به معلول منتسب است، حکم وجود مستقل علت خواهد بود، اما نه در مقام ذات، بلکه در مقام فعل و مرتبه خاص معلول. بنابراین درک وجود رابط، همان درک وجود مستقل علت در مقام فعل و مرتبه و شأن خاص آن معلول است:

إنه [ای الوجود الرابط] لمعلوليته رابط موجود فی غیره يستحيل أن يوضع فيحكم عليه بشيء كوجوب الوجود و القيام بنفسه و نحو ذلك. فما نشاهده من الماهية الموجودة إنما نشاهد الوجود الحقيقي الواجب بمقدار ما تقوم به هذه الماهية و هو المراد بقولنا وجود الممكن ظهور ما للواجب فيه و أن الممكن مظهر للواجب فهو نور (الرسائل التوحيدية: ۲۷؛ نیز ر.ک: الميزان فی تفسير القرآن: ۱۳/۱۹۴ و ۱۹۵؛ و ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۳/۳۱۳، تعلیقه علامه طباطبایی).

وجود رابط و وحدت شخصی وجود

روشن شد که ذات وجود معلول، رابط است، و فاقد ذات و نفسیت و در نتیجه فاقد ماهیت بوده، هیچ استقلاللی ندارد. از این رو، هیچ حکمی جز حکم علت ندارد و ثانی علت نخواهد بود. از سوی دیگر، عین علت یا جزئی از علت نیز نمی باشد، در نتیجه، وجود معلول، صرفاً شأن و ربط به علت است؛ و به عبارت دیگر، در عالم خارج، یک وجود مستقل شخصی موجود است و معالیل آن، عین ربط و تعلق به آن و از شؤون آن هستند: «لیس فيه [ای فی الخارج] إلا الوجود و أطواره و رشحاته» (الرسائل التوحيدية: ۵۸؛ نیز ر.ک: نهاية الحکمه: ۳۱).

می توان استدلال علامه طباطبایی را به صورت زیر بیان کرد:

۱- همه حقایق غیر از خداوند، معلول او هستند.

۲- هر معلولی محتاج به علت است؛ زیرا:

۲/۱- وجود معلول، با علتش مرتبط است؛ در غیر این صورت، معلول آن نخواهد بود؛

۲/۲- این ارتباط از نوع احتیاج و جودی معلول به علت است.

۳- هر وجودی که محتاج به علت باشد، احتیاجش عین ذات آن خواهد بود (مراد از ذات، وجود معلول است نه ماهیت آن)؛ زیرا:

۳/۱- اگر این احتیاج و جودی معلول، زائد بر اصل وجود و ذات معلول باشد، معلول در اصل وجودش محتاج به علت نخواهد بود؛ و در نتیجه، مستقل خواهد بود.

۳/۲- مستقل شدن ذات معلول، خُلف در معلولیت آن است.

۴- هر موجودی که احتیاجش به علت، عین ذاتش باشد، ذات و اصل وجودش عین احتیاج و تعلق به علت، یعنی رابط خواهد بود.

۵- هر موجودی که ذاتش عین فقر و حاجت به علت باشد، تابع علت خواهد بود.

۶- هر موجودی که تابع علت خود باشد، وجودش مابین از وجود علتش نخواهد بود و چون همه حقائق غیر از خداوند، تابع و معلول اویند، مابین با وجود خداوند نیستند.

نتیجه: چون ماسوای خداوند، مابین وجود او نیستند، وجود خداوند، وجود حقیقی است و ماسوای او، توابع و شؤون او هستند.

بر این اساس، در عالم خارج، یک وجود واحد شخصی موجود است و بقیه از شؤون آن هستند و هویت آنها صرفاً هویت آینه‌ای است و هیچ حیثیتی جز ارائه و نشان دادن غیر ندارد. به دیگر سخن، معالیل، آیات وجود علت هستند: «ما من شیء إلا و هو آیه فی وجوده و فی آیة مفرضة فی وجوده له تعالی مشیرة إلى ساحة عظمته و کبرياته، و الآیة و هی العلامة الدالة من حیث أنها آیه و جودها مرآتی فإن فی ذی الآیة الذی هو مدلولها غیر مستقلة دونه» (المیزان فی تفسیر القرآن: ۱۹۵/۱۳).

همچنین وجود رابط معلول، همان مرتبه نازل علت و به تعبیری همان وجود علت اما نه در مرتبه ذات خود علت، بلکه در مرتبه خاص معلول است؛ و در نتیجه، هر آنچه که از وجود رابط دیده می‌شود، در واقع وجود علت است که در مرتبه خاصی دیده شده است: «ما نشاهده من الماهیه الموجودة إنما نشاهد الوجود الحقیقی الواجبی بمقدار ما تقوم به

هذه الماهية و هو المراد بقولنا وجود الممكن ظهور ما للواجب فيه و أن الممكن مظهر للواجب فهو نور» (الرسائل التوحيدية: ٢٧).

چنین وجود واحد شخصی ای، همه موجودات و کمالات آن‌ها را واجد است: «کل ممکن غیر مستقل فی شیء من ذاته و آثار ذاته، و الله سبحانه هو الذی مستقل فی ذاته و هو الغنی الذی لا یفتقر فی شیء و لا یفقد شیئا من الوجود و کمال الوجود» (المیزان فی تفسیر القرآن: ١٠/٢١١-٢١٢).

بنابراین در نظر مرحوم علامه، وجود، واحد شخصی است - که همان وجود خدای متعال است - و معالیل او، ظواهر و شؤون او هستند.

صرف الوجود

استدلال دومی که علامه طباطبایی بر وحدت شخصی وجود اقامه کرده‌اند، «صرف الوجود» است. برای روشن شدن بحث، ابتدا معنای صرف را در وجود از دیدگاه علامه بیان می‌کنیم و سپس به ذکر استدلال ایشان می‌پردازیم.

علامه طباطبایی دو بیان را در معنای «وجود صرف» بیان کرده است:

بیان اول: وجود صرف، وجودی است که نه ماهیت دارد و نه مرکب از وجود و عدم است؛ به عبارت دیگر، وجود صرف یعنی وجود خالصی که مشوب به هیچ چیزی نیست؛ و از آنجا که غیر از وجود، ماهیت و عدم است، وجود صرف، وجودی است که نه ماهیت دارد و نه جزء عدمی. بنابراین صرافت وجود به معنای خلو آن از دو امر یعنی «ماهیت» و «عدم» است. علامه طباطبایی در وجه صرافت وجود خدای متعال، به همین دو امر اشاره کرده و آورده است: «أن ذات الواجب لذاته عین الوجود - الذی لا ماهية له و لا جزء عدمی فیه - فهو صرف الوجود» (نهاية الحکمة: ٢٧٧-٢٧٨؛ نیز ر. ک: همان: ٥٧).

همچنین در موضع دیگر، به صورت ضمنی به همین معنا اشاره کرده است: «حيث أن الوجود حقيقة أصيلة و لا غیر له فی الخارج لبطلانه فهو صرف» (الرسائل لتوحيدیه: ٦).

در این عبارت نیز مرحوم علامه تأکید می‌کند که در خارج، فقط وجود، اصالت دارد و خبری از غیر وجود در خارج نیست؛ و با عنایت به این که غیر از وجود، ماهیت و عدم

است، با نفی آنها روشن می‌شود که آنچه در خارج تحقق دارد، وجود صرف و غیر خلیط با ماهیت و عدم است. بر این اساس، وجود صرف هیچ‌گونه خلیطی در خود ندارد و اساس صرافت، خالص بودن و غیر مشوب بودن است.

بیان دوم: وجه دوم ناظر به معنایی است که علامه در ضمن قاعده «صرف الشی لا یتثنی و لا یتکرر» از «صرف» اراده کرده است. حقیقت صرف، حقیقتی است که واجد هیچ خصوصیت و قیدی زائد بر اصل حقیقت آن شیء نیست؛ مثلاً صرف «انسان»، حقیقتی است که هیچ‌گونه خصوصیت و عوارض همراه آن نبوده و بدون هیچ قیدی مانند زمان، مکان، رنگ، شکل و وضع، فرض شده است. چنین حقیقتی، صرف و خالص است؛ و بدیهی است که حقیقت صرف، واحد بوده، تعدد و تکرر در آن محال است. در واقع، نه تنها تکرر در حقیقت صرف محال است، بلکه فرض تعدد نیز در آن محال است؛ زیرا فرض تعدد در یک حقیقت صرف - مانند حقیقت صرف انسان - مستلزم فرض حداقل یک تمایز میان آن دو حقیقت صرف است؛ چون اثینیت فرع بر تمایز است، یعنی دست‌کم یکی از آن دو باید علاوه بر حقیقت صرف (که نقطه مشترک میان آن دو است) واجد امری باشد که با آن، از دیگری متمایز شده است؛ در نتیجه، آنچه که صرف فرض شده بود، صرف نخواهد بود. از سوی دیگر، اگر میان دو حقیقت صرف که فرض شده‌اند، هیچ تمایز و تفاوتی نباشد، در واقع، دو حقیقت نخواهند بود و دومی، همان اولی است؛ زیرا تعدد، فرع بر تمایز است. بنابراین نه تنها تعدد در حقیقت صرف، محال است بلکه فرض آن نیز محال خواهد بود:

صرف الشیء واحد - بالوحدة الحققة التي لا تتثنی و لا تتکرر؛ إذ لا تتحقق كثرة إلا بتمییز
أحادها باختصاص کل منها بمعنی لا یوجد فی غیره و هو ینافی الصرافة فکل ما فرضت له
ثانیاً عاد اولاً (نهایة الحکمة: ۲۷۸؛ نیز ر. ک: همان: ۵۷؛ بدایة الحکمة: ۱۸-۱۹؛ الانسان و العقیده: ۳۰۹؛ الرسائل
التوحیدیه: ۶ و ۲۴؛ حسینی طهرانی، ۱۴۳۱: ۲۲۳-۲۲۶).

علامه طباطبایی در معنای صرف الوجود، تأکید می‌کند که:

اولاً حقیقت وجود صرف، لا بشرط مقسمی است نه لا بشرط قسمی؛ بدین معنا که وجود صرف از هر نوع تعیین و تقیدی مبرا است، حتی از همین تعیین و حکم «هیچ

قیدی ندارد». زیرا در صورتی که وجود، مقید به «قید نداشتن» باشد، چنین قیدی برای وجود صرف، یک قید بوده، مستلزم آن است که وجود صرف به معنای حقیقی کلمه، صرف نباشد.^۱

ثانیاً محل بحث، وجود صرف است نه ماهیت یا مفهوم صرف: «أن الوجود حقيقة أصيلة ولا غير له في الخارج لبطلانه فهو صرف» (الرسائل التوحيدية: ۶؛ نیز ر.ک: همان: ۷ و ۱۰؛ بداية الحكمة: ۱۸، ۱۹، ۱۶۳، ۱۶۵ و ۱۷۲؛ نهاية الحكمة: ۵۷، ۱۲۲، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰ و ۲۹۱؛ و حسینی طهرانی، ۱۴۳۲: ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۷ و ۱۸۲؛ و ۱۴۳۱: ۴۸ و ۲۳۲).

ثالثاً آنچه که از قاعده «صرف الشیء لایثنی و لایتکرر» به دست می آید، نفی هر غیر دیگری - اعم از حقیقت صرف دیگر یا حقیقت غیر صرف دیگر - در عرض حقیقت صرف یا در طول آن است. یعنی وحدتی که از قاعده صرف درباره وجود صرف نتیجه گرفته می شود، وحدت شخصیه است و نافی هر گونه وجود ثانی - اعم از وجود صرف دیگر، یا وجود غیر صرفی که در عرض آن وجود صرف و یا در طول آن - است. روشن است که اگر کسی وجود صرف را در خارج پذیرفته و آن را واحد بداند و به وجود هیچ موجود صرف دیگری در عرض آن قائل نباشد، ولی به وجودات غیر صرف در طول وجود صرف قائل باشد، چنین دیدگاهی با حقیقت تشکیکی وجود سازگار است، نه با وحدت شخصیه وجود.

قابل توجه است که علامه طباطبایی در برخی از سخنان خود، وحدت وجود صرف را به معنای «وحدت تشکیکی» دانسته و فرض وجودات غیر صرف در طول وجود صرف به عنوان معالیل آن را نافی صرافت حقیقت وجود ندانسته است (ر.ک: بداية الحكمة: ۱۶۳ و ۱۷۲؛ نهاية

۱. علامه طباطبایی آورده است: «حيث أن الوجود الواجب صرف فهو غير محدود فهو أرفع من كل تعين اسمي و صفي و كل تقييد مفهومي حتى من نفس هذا الحكم فلهذه الحقيقة المقدسة إطلاق بالنسبة إلى كل تعين مفروض حتى بالنسبة إلى نفس هذا الإطلاق» (الرسائل التوحيدية: ۷). علامه برای این ادعا نیز استدلالی مطرح کرده است؛ (ر.ک: الرسائل التوحيدية: ۲۶؛ و محمدحسین حسینی طهرانی، ۱۴۳۱: ۲۳۱-۲۳۲؛ ۱۴۳۲: ۱۷۰-۱۷۱؛ و ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۲۴/۶، تعلیقه علامه طباطبایی).

الحکمه: ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۸۶؛ و حسینی طهرانی، ۱۴۳۱: ۲۲۳ تا ۲۲۶؛) و حتی معتقد است که دیدگاه عرفا در وحدت شخصیه، همان وحدت تشکیکی فلاسفه است (ر.ک: حسینی طهرانی، ۱۴۳۲: ۱۶۹؛ و ۱۴۳۱: ۲۲۹)؛ اما دیدگاه نهایی مرحوم علامه آن است وحدت شخصی وجود غیر از تشکیک وجود بوده (ر.ک: ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۲۶۴/۶، تعلیقه علامه طباطبایی) و وحدت وجود صرف به گونه‌ای است که با وحدت شخصیه وجود سازگار است. ایشان معتقد است که صرافت وجود با فرض وحدت شخصیه وجود، ملازم است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان در عرض یا طول آن وجود صرف، هیچ وجود دیگری را فرض کرد. برای نمونه، ایشان در پاسخ به پرسش کسی که به تغایر دیدگاه عرفا - یعنی وحدت شخصیه وجود - و دیدگاه فلاسفه - یعنی وحدت تشکیکی وجود - تأکید کرده و صرافت وجود را صرفاً ملازم وحدت شخصیه وجود و منافی وحدت تشکیکی می‌داند (ر.ک: حسینی طهرانی، ۱۴۳۱: ۲۱۴-۲۱۶) آورده است:

این استدلال شما هنگامی تمام است و نتیجه می‌دهد که به این مقدمات، یک مقدمه دیگر اضافه کنید! و آن این است که وجود را واحد بالشخص بدانید! در این صورت، آن وجود بالصرافه که در تشخص واحد است، اختصاص به ذات حق داشته، و تمام موجودات از زمین و آسمان و عالم ملک و ملکوت، مظاهر و تجلیات او هستند، و دیگر وجودی از خود ندارند؛ و نسبت وجود و موجودیت به آنها بالعرض و المجاز خواهد بود. زیرا اگر تشخص وجود اثبات نشود، نفس واحد بالصرافه بودن آن، کافی برای اثبات این مهم نمی‌باشد؛ چون اگر وجود واحد بالصرافه ممکن باشد که در تحقق، چند تحقق داشته باشد - مانند تحقق واجبی و تحقق ممکن - دیگر اثبات وحدت برای او نمودن مشکل است؛ مگر به یک ضمیمه خارجی و آن این که: هر وجودی که واحد بالصرافه بوده باشد، حتماً باید در تشخص واحد باشد. در آن وقت بر اساس تشخص واحد، برای وجود، اثبات وحدت و آثار وحدت می‌توان نمود؛

و ما در سابق الایام رساله‌ای عربی راجع به ولایت نوشته‌ایم، و در آن اثبات تشخص وجود را نموده‌ایم، که وجود مساوق با تشخص است؛ و بنابراین در خارج، یک شخص از وجود می‌باشد و بس؛ و بیش‌تر از یک تشخص محال است که تحقق پیدا کند. زیرا اگر

قائل به تشکیک شدیم، در حقیقت یک وجود مشکک داریم؛ و در این صورت، وجود مراتب مختلف خواهد داشت، که هر مرتبه از این مراتب با مراتب دیگر مناسب است؛ اما با مراحل دیگر چه قسم؟ بالاخره باید بگوییم که: وجود واجب الوجود، آن وجود شدید اعلائی غنی است که از بقیه موجودات بالغنای و الشدّة و القوّة متمایز است؛ همین که گفتیم متمایز است، او را از صرافت و تشخّص خارج می‌کند. وقتی که گفتیم: خداوند وجودش وجود بالصرافه است، حدّ برای موجودی نمی‌گذارد و وجودی برای موجودی نمی‌گذارد؛ و این معنی، مستلزم تشخّص می‌گردد؛ یعنی در عالم وجود، یک شخص از وجود بیش‌تر نیست.

وحدت شخصی به معنی شخص، به هر قسم که فرض کنیم، با کثرت سازش ندارد (وحدت شخصی به حساب خصوصیت شخص)؛ و اما کثرت با وحدت‌های دیگر مثلاً وحدت‌های نوعی یا شاید وحدت تشکیکی و نظایر آن‌ها سازش دارد؛ لیکن با وحدت به معنی شخص واحد، سازش ندارد. اگر حقیقت حقّ تبارک و تعالی شخص واحد است، موجود واحد شخصی است و قائم به شخص است؛ دیگر تصوّر ندارد که کثرت پیدا کند. این کلام، کلام تمامی است؛ چون وجود، عین تشخّص است؛ و خداوند وحدت جنسی یا نوعی یا صنفی و أمثالها را ندارد، بلکه شخص است: لیس فی الدار غیره ديار... .

آری، وجود یک واحد شخصی است. بنا به قول عرفای بالله، یک تشخّص است. آن وقت وجودی که در موجودات مشاهده می‌شود، در واقع وجود حقّ است که مشاهده می‌شود، نه وجود خود این‌ها؛ این‌ها وجود ندارند؛ این زمین این آسمان، انسان، حیوان؛ تمام کثراتی که ملاحظه می‌گردد در حقیقت وجودش حقّ است که یک واحد است؛ نه وجود اشیاء که کثرات را نشان می‌دهند. یک واحد شخصی بیش‌تر در کار نیست و کثراتی در بین نیست؛ و نسبت وجود به کثرات نسبت مجازی، و واسطه در مقام عروض است... .

در ایامی که در نجف اشرف نزد استاد خود مرحوم قاضی رضوان الله علیه کسب فیض می‌نمودیم، روزی در حال خلّسه به خدمت حضرت علی بن جعفر رضوان الله علیه رسیدم؛ بدین‌طور که گویا به من نزدیک می‌شد، تا به حدّی که من هوای مُلاصِق بدن او را

ادراک کردم و صدای نفس او را می شنیدم. آن حضرت به من فرمود: قضیه وحدت، جزو اصول مسلمة و اولیه ما اهل بیت علیهم السلام است (همان: ۲۱۴ تا ۲۲۱).^۱
پس از بیان مقدمات فوق، به بیان استدلال می پردازیم.

وحدت شخصی و صرف الوجود

از مجموع آنچه بیان گردید، می توان استدلالی بر وحدت شخصی وجود، از طریق صرف بودن وجود بیان کرد:

- ۱- وجود واجب، وجود صرف است.
- ۲- وجود صرف، وجودی است که مخلوط با هیچ گیری نبوده و در اصطلاح هیچ گونه خلیطی ندارد.
- ۳- وجودی که هیچ گونه خلیطی نداشته باشد، همهٔ موطن وجودی را پُر خواهد کرد؛ زیرا:
 - ۳/۱- اگر این وجود همهٔ موطن وجودی را پُر نکرده باشد، مخلوط از وجدان در برخی موطن و فقدان در موطن دیگر خواهد بود.
 - ۳/۲- در این صورت چنین وجودی، صرف نخواهد بود.
 - ۴- وجودی که همهٔ موطن را پُر کرده باشد، جایی برای وجود ثانی در عرض یا طول خویش باقی نمی گذارد؛ زیرا در این صورت وجود صرف، فاقد موطن وجود ثانی بوده و در نتیجه، صرف نخواهد بود.
 - ۵- وجودی که ثانی در عرض یا طول خویش ندارد، واحد شخصی است.
 - ۶- در نتیجه، وجود صرف، واحد به وحدت شخصی خواهد بود (یعنی واحد بالتشخص است).

۱. اهمیت این عبارت آن است که ایشان این سخنان را در اواخر عمر خود و نیز در مقام مقایسه میان دیدگاه فلاسفه - یعنی وحدت تشکیکی وجود - و دیدگاه عرفا - یعنی وحدت شخصی وجود - مطرح ساخته اند. نیز ر.ک: بداية الحکمه: ۱۷، ۶۵ و ۱۳۹؛ و نهاية الحکمه: ۲۲، ۲۳، ۵۳، ۱۰۸، ۲۳۶، ۷۶، ۷۷ و ۲۹۵.

این استدلال را نیز می‌توان به دو صورت قیاس اقترانی و استثنایی بیان کرد:
الف - قیاس اقترانی:

- ۱- وجود واجب تعالی صرف و بحث است و هیچ گونه خلیطی ندارد.
 - ۲- وجود صرف و غیر مشوب، واحد است به نحوی که تمام موطن وجودی را پر کرده و اساساً ثانی - در عرض یا طول - ندارد.
- نتیجه: پس وجود واجب تعالی، واحد است؛ و هیچ گونه ثانی - در عرض یا طول - را نمی‌پذیرد.

ب - قیاس استثنایی:

- ۱- اگر وجود صرف، واحد شخصی نبوده و جامع همه اشیاء نباشد و چیزی از هویت او خارج باشد، آن وجود صرف، وجود مشوب و مخلوط خواهد بود.
 - ۲- مشوب بودن وجود صرف، باطل است.
- نتیجه: پس مقدم، یعنی واحد شخصی نبودن و کل الاشیاء نبودن وجود صرف نیز باطل است.

بنابراین در نظر مرحوم علامه طباطبایی چون وجود خداوند، وجود صرف است، هیچ گونه ثانی - در عرض یا طول وجود خداوند - قابل فرض نیست؛ و در نتیجه، وحدت شخصی وجود، ثابت می‌شود.

تذکر: مرحوم علامه در این عبارت، صرافت وجود را در صورتی مستلزم وحدت شخصی می‌داند که وجود «واحد شخصی» باشد؛ اما همان گونه که خود ایشان تصریح می‌کند، اساساً وجود با «تشخص» مساوق است و از این رو، وجود صرف نیز متشخص است؛ اما در عین حال هیچ گونه ثانی - نه در عرض و نه در طول - برای آن فرض نمی‌شود. ایشان در آثار دیگر خویش به این نکته اشاره نکرده‌اند؛ زیرا اساساً وجود، عین التشخص است (ر.ک: بداية الحکمة: ۱۷، ۶۵ و ۱۳۹؛ و نهاية الحکمة: ۲۲، ۲۳، ۵۳، ۱۰۸، ۲۳۶، ۷۶، ۷۷ و ۲۹۵)؛ بلکه مستقیماً

از صرافت وجود به وحدت شخصی رسیده‌اند. ایشان به این حقیقت، در موارد گوناگون تصریح می‌کند؛ از جمله می‌فرماید:

أَنَّ وجوده تعالی صرف الحقیقة لا یعزب عنه وجود إذ لو كان مع وجوده وجود بحقیقة معنی الموجود عرض علیهما العَدَّ بالضرورة فهذا واحد و ذاك ثان فلا وجود مع وجوده سبحانه إلا قائم الذات بوجوده كما فی حدیث موسی بن جعفر علیه السلام: كان الله و لا شیء معه و هو الآن كما كان (الرسائل التوحیدیة: ۱۰).

همچنین در موضع دیگر آورده است:

همه تعینات وجودی، مظاهر ذات مطلقه جلّ ثناها می‌باشند؛ و در حقیقت، وجودی از خود و در خود ندارند. پس همه موجود هستند با وجود مستعار و مجازی؛ و حقیقتی که در آن‌ها مشاهده می‌شود، کنار از آن‌هاست؛ نه در کنار آن‌ها. پس وجود، واحد شخصی است؛ و موجودات اگرچه زیاد هستند، لکن وجود عاریه دارند؛ نه وجود حقیقی ملکی: **لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ...** چون در دار تحقّق و وجود، به جز ذات حقّ، موجودی به حقیقت نیست؛ و موجودات مجازی تعینات و ظهورات وی می‌باشند؛ پس هر یک از آن‌ها اسمی هستند از أسماء حق (حسینی طهرانی، ۱۴۳۲: ۱۷۱ و ۱۷۲؛ نیز ر.ک: الرسائل التوحیدیة: ۲۶، ۶، ۲۴، ۲۷، ۴۱، ۵۷ و ۹۱).

عدم تناهی

در ابتدا به تعریف عدم تناهی و مراد علامه از آن پرداخته، در ادامه به بیان استدلال می‌پردازیم.

«تناهی» به معنای حد و مرز و دارای اقسام مختلف است؛ برای نمونه، تناهی زمانی یعنی زمانی که دارای مرز خاصی است، یا تناهی مکانی که به معنای مکانی است که محدود و محصور است. همچنین تناهی وجودی درباره وجودی به کار می‌رود که دارای مرز و حد خاصی است و با همین حد و مرز، از سایر موجودات، جدا و ممتاز است؛ چنین وجودی دارای تعیین خاصی است که وجودهای دیگر را شامل نمی‌شود. مهم‌ترین ویژگی وجود متناهی، آن است که صرفاً محدوده وجودی خود را شامل و غیر از آن محدوده را

فاقد است؛ از این رو، کمالات خاص وجود خود را واجد است و نسبت به کمالات سایر موجودات، فاقد است. در مقابل، وجود نامتناهی، وجودی است که تعیین و حد و مرز خاصی ندارد و واجد همه کمالات است.

علامه طباطبایی حد را به سه قسم «وجودی»، «عدمی» و «ماهوی» تقسیم کرده و با ابطال دو قسم اخیر، حد را منحصر در قسم اول می‌داند.

از دیدگاه علامه حد وجودی، به معنای «حیثیت عدمی در وجود» است؛ برای نمونه، در تشکیک، مرتبه عالی وجود، کمالات مرتبه دانی را واجد است؛ اما مرتبه دانی، فاقد کمالات مرتبه عالی است؛ از این رو، از وجود مرتبه دانی دو امر انتزاع می‌شود، وجود خودش که واجد آن است، و عدم مرتبه عالی. به عبارت دیگر، عقل، همان گونه که وجود مرتبه دانی را مصداق وجود می‌یابد، مصداق عدم نیز می‌یابد (البته مصداق عدم بودن، به معنای فقدان مرتبه عالی است نه این که وجود، مصداق نقیض خود باشد).

اما حد عدمی، امری باطل است؛ زیرا عدم، بطلان محض است و تحقیق در خارج ندارد (ر.ک: حسینی طهرانی، ۱۴۳۲: ۱۶۵-۱۶۸).

حد ماهوی نیز - که از حد و مرز یک موجود محدود انتزاع می‌شود - امری عقلی و ذهنی است، نه خارجی؛ زیرا ماهیت امری اعتباری است و در خارج ثبوتی ندارد؛ از این رو، حد ماهوی نیز عقلی و غیرخارجی است: «حدود عدمیه و ماهویه درجات مادون که چیزی نیستند؛ وجود نیستند؛ آن‌ها امور عدمیه هستند» (حسینی طهرانی، ۱۴۳۱: ۲۲۴-۲۲۵).

بر اساس تعریف بیان شده از حد وجودی، وجود محدود، وجودی است که مصداق وجود خودش و مصداق عدم مرتبه عالی است؛ در نتیجه، وجود نامحدود، وجودی است که صرفاً مصداق وجود است، و عدم هیچ مرتبه‌ای از آن قابل انتزاع نیست.

اما این نوع عدم تناهی در وجود، نافی فرض موجود دیگر در عرض آن است، نه در طول آن؛ به عبارت دیگر، نافی وجود ثانی در طول آن نیست، و این امر با تشکیک در وجود سازگار است (ر.ک: حسینی طهرانی، ۱۴۳۲: ۱۶۵-۱۶۸) نه با وحدت شخصی وجود. زیرا چنان که بیان گردید فرض ثانی در عالم وجود - چه در طول و چه در عرض - مستلزم تمایز میان دو

وجود بوده، تمایز نیز فرع بر حد داشتن آن دو وجود است. از این رو، مرحوم علامه درباره وجود نامحدود، تعریف دیگری را بیان می‌کند.

مطابق این تعریف، «عدم تناهی وجودی» به معنای نفی هر گونه ثانی — چه در طول و چه در عرض — برای وجود است؛ به گونه‌ای که وجود نامحدود، همهٔ مواطن وجودی را پر کرده و هیچ موطن و ذره‌ای نیست که وجودش آن را واجد نباشد. بنابراین چون ثانویت، مستلزم محدودیت و تقید است، این معنا از نامحدودیت، مستلزم نفی هر وجود دیگر و نیز نافی کثرت در عالم وجود است.

مرحوم علامه طباطبائی، این معنا از عدم تناهی را از دو طریق سلبی و ایجابی بیان کرده است، در طریق ایجابی، از دو شیوهٔ «اطلاق مقسمی وجود» و «صرف الوجود» به عدم تناهی می‌رسد؛ یعنی چون وجود خدای متعال، مطلق و صرف است، نامتناهی نیز می‌باشد: «اطلاق ذاتی که حق سبحانه دارد، انتفای هر حد و نهایت مفروض را برای ذات، ضروری می‌سازد» (شیعه (مجموعه مذاکرات، ۱۳۸۷: ۱۵۳): «حيث أن الوجود الواجبي صرف فهو غير محدود») (الرسائل التوحيدية: ۷).

در طریق سلبی با تحلیل تناهی و محدودیت، معنای دقیقی را برای عدم تناهی بیان می‌کند که لازمهٔ آن، نفی هر گونه ثانی — چه در عرض و چه در طول — برای ذات نامتناهی (یعنی واجب تعالی) است؛ زیرا ثانی داشتن مستلزم تمایز و تمایز نیز مستلزم محدودیت است. به همین جهت، هیچ گونه حد و مرز، نفاد، تعین و یا قید و شرطی برای او قابل فرض نیست؛ بلکه او نامتناهی بوده، تمام مواطن وجودی را پر کرده است. البته باید توجه داشت که نفی هر گونه حد و تناهی برای ذات خدای متعال، به صورت سلب تحصیلی است، نه ایجاب عدولی: «المراد بالانهايه عدم محدوديته بحد إذ حد الشيء غير و كل غير مفروض لحقيقة الوجود باطل الذات فالوجود الحق لا حد فهو مطلق غير متناه كل ما فرض ثانياً له عاد اولاً لعدم حد يوجب التميز وهذا اللاتناهي بحسب الدقة سلب تحصيلي» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م:

۲۴/۶، تعلیقه علامه طباطبائی؛ نیز ر.ک: الإنسان والعقيدة: ۳۱۳-۳۱۴).

عدم تناهی و وحدت شخصی وجود

علامه طباطبایی وجود نامتناهی را واحد شخصی می‌داند. استدلال وی به صورت شکل اول قیاس است:

مقدمه اول: وجود واجب تعالی، غیرمتناهی است.

مقدمه دوم: وجود غیرمتناهی، ثانی - در عرض یا طول - ندارد و همهٔ مواطن وجودی را پر کرده؛ از این رو، واحد شخصی است.

نتیجه: وجود واجب تعالی، واحد شخصی است.

اثبات مقدمه اول: اگر وجود خداوند متناهی باشد، نیازمند محدّدی غیر از ذاتش است؛ زیرا وجود خداوند صرف است و هیچ‌گونه حدی در ذات خود ندارد. از این رو، باید محدّدی غیر از ذاتش، او را محدود کند، و این امر با وجوب ذاتی و استقلال مطلق خداوند ناسازگار است (ر.ک: المیزان فی تفسیر لقرآن: ۲۷/۱۲).

اثبات مقدمه دوم: دقت در معنای «عدم تناهی» روشن می‌سازد که وجود نامتناهی، موطنی را برای غیر خود باقی نمی‌گذارد؛ بلکه وجودش به گونه‌ای است که همهٔ ساحت‌های وجودی را پُر کرده و هیچ وجود دیگری نه در طول و نه در عرض قابل فرض نخواهد بود؛ زیرا فرض ثانی مستلزم تمایز آن وجود و تمایز نیز مستلزم محدودیت آن است.

نتیجه‌گیری

۱- وجود نامتناهی، واحد شخصی است و برای آن هیچ‌گونه ثانی - در عرض یا در طول - قابل فرض نیست؛ از این رو، هر آنچه که به عنوان ثانی فرض شود، باطل و غیر حقیقی است: «المراد بلاثناهیة (ای لاتناهی واجب تعالی) عدم محدودیت به حدّ حد الشیء غیره و کل غیر مفروض لحقیقة الوجود باطل الذات فالوجود الحق لا حد فهو مطلق غیر متناه کل ما فرض ثانیاً له عاد اولاً لعدم حد یوجب التمییز» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۲۴/۶، تعلیقهٔ علامه طباطبایی).

۲- وحدت وجود نامتناهی، از نوع «وحدت قهاری» است؛ بدین معنا که این وجود نامتناهی، وحدتی دارد که بر هیچ شخصی، اجازه فرض ثانی را هم نمی‌دهد؛ چه رسد به این که در واقع، ثانی داشته باشد و از این رو، نه تنها ثانی در خارج محال است، فرض وجود ثانی نیز فرض محالی است. مرحوم علامه قهاریت خداوند را بدین معنا گرفته‌اند (ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن: ۹۱/۶).

۳- از آنجا که فرض ثانی برای وجود نامتناهی، محال است، چنین وجودی در همهٔ مواطن و ساحات‌های هستی حضور دارد و هیچ مکانی خالی از او نیست؛ بلکه او در تمام ذرات اشیاء و مواطن آنها حاضر است:

«لا یخلو عنه مکان و لیس فی مکان و لایفقدہ شیء و لیس فی شیء» (همان: ۴۰۵/۱۷).

۴- و چون در همهٔ مواطن حضور دارد، بر تمام اشیاء احاطهٔ وجودی دارد: «أنه علی کل شیء حاضر او مشهود لایختص بجهة دون جهة و بمکان دون مکان و بشیء دون شیء بل شهید علی کل شیء محیط بکل شیء فلو وجدہ شیء لوجدہ علی ظاهر کل شیء و باطنه و علی نفس وجدانه و علی نفسه» (همان: ۲۴۰/۸).

۵- و چون وجود نامتناهی خداوند احاطهٔ وجودی بر همهٔ اشیاء دارد، ظاهر و باطن و نیز اول و آخر خداوند یکی است؛ زیرا تمایز میان آنها مستلزم فرض حد برای وجود خدای متعال است: «إن عدم المحدودیه هو الموجب لعدم العزال ظاهر توحیده و توصیفه تعالی عن باطنه، و باطنه عن ظاهره؛ فإن الظاهر و الباطن إنما یتفاوتان و ینعزل کل منهما عن الآخر بالحد فإذا ارتفع الحد اختلطتا و اتحدا» (همان: ۱۰۳/۶؛ نیز ر.ک: همان: ۱۴۵/۱۹).

۶- و چون وجود نامتناهی در همهٔ مواطن حضور دارد، با همهٔ اشیاء معیت دارد (علامه آن را «معیت وجودی» می‌خواند). او به معنای دقیق کلمه با اشیاء معیت داشته، هیچ چیزی را نمی‌توان یافت که وجود خداوند همراه آن نباشد؛ به تعبیر دیگر، وجود خداوند به دلیل نامتناهی بودن، وجود دیگری را در عرض یا طول خویش ندارد تا با آنها معیتی غیر وجودی داشته باشد؛ بلکه وجودش به نحوی است که در همهٔ مواطن آنها حاضر است (ر.ک: همان: ۱۸۵/۱۹).

۷- و چون وجود خداوند همراه همه اشیا است، حائل میان تک تک اجزای وجودی آن اشیا نیز می باشد؛ این امر، مستلزم آن است که خداوند تشکیل دهنده هویت اشیا باشد. در واقع، «حیلولت وجودی» خداوند به معنای تخلل و وسط قرار گرفتن او میان همه اشیا است. او در هر موطنی حاضر و متخلل است و هیچ جزئی از اجزای عالم از او خالی نیست: «الحیلولة هی التخلل وسطا... فهو [سبحانه تعالی] المتوسط الحائل بین الإنسان و بین کل جزء من أجزاء وجوده و کل تابع من توابع شخصه: بینه و بین قلبه، بینه و بین سمعه، بینه و بین بصره، بینه و بین بدنه، بینه و بین نفسه» (همان: ۴۶/۹ و ۴۷؛ نیز ر.ک: همان: ۳۱/۲).

۸- و با عنایت به این که وجود خداوند حائل میان اجزای عالم است، به هر جزئی نسبت به جزء دیگر نزدیک تر است؛ زیرا حدّ وسط میان دو طرف، از هر طرف به طرف دیگر اقرب و نزدیک تر است. قرآن کریم به این حقیقت با «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق/۱۶)، اشاره می کند. علامه طباطبایی معتقد است که این تعبیر برای آن است که عموم مردم فهمی از این حقیقت داشته باشند، ولی حقیقت «قرب وجودی» خداوند نسبت به اشیا، به معنای حضور وجودی او در تمام مواطن و در دل هر ذره است. اساساً فاصله‌ای میان وجود حق و اشیا دیگر نیست. قرآن از این حقیقت به «قرب و پیدی» تعبیر کرده است که مشعر به این امر است که وجود نامتناهی خداوند در همه ساحت‌ها حاضر است و هیچ مکانی از او خالی نیست و در نتیجه، اقرب و نزدیک تر از هر چیز دیگری به آن‌ها می باشد (ر.ک: همان: ۳۴۷/۱۸، ۴۸/۹، ۵۰-۴۸/۹ و ۱۳۹/۱۹).

جمع بندی

مرحوم علامه طباطبایی معتقد به وحدت شخصی وجود است و هر گونه ثانی - در عرض یا طول - برای خدای متعال را نفی می کند. به اعتقاد ایشان، آنچه در صحنه هستی وجود حقیقی دارد، صرفاً وجود خدای متعال است؛ و سایر موجودات، اطوار و شؤون آن حقیقت یگانه می باشند. علامه طباطبایی مدعای خود را با تمسک به سه دلیل «صرف الوجود»، «وجود رابط» و «عدم تناهی» اثبات کرده است.

منابع

۱. حسینی طهرانی، محمدحسین (۱۴۳۱ق)، مهر تابان، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد.
۲. _____، (۱۴۳۲ق)، توحید علمی و عینی، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد.
۳. صدرالمآلهین (۱۹۸۱م)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، دار احیاء التراث، بیروت.
۴. طباطبائی، محمدحسین (بی تا)، نهاية الحکمه، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، قم.
۵. _____، (بی تا)، بداية الحکمه، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، قم.
۶. _____، (بی تا)، الرسائل التوحیدیة، مؤسسة النعمان، بیروت.
۷. _____، (بی تا)، حاشیة الکفاية، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، قم.
۸. _____، (۱۳۷۱)، المیزان فی تفسیر القرآن، اسماعیلیان، قم.
۹. _____، (۱۳۸۶)، نهاية الحکمه، تعلیقه غلامرضا فیاضی، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه، قم.
۱۰. _____، (۱۳۸۷)، شیعه (مجموعه مذاکرات)، مؤسسه بوستان کتاب، قم.
۱۱. _____، (بی تا)، الإنسان و العقیدة، محقق و مصحح: علی اسدی، صباح ربیعی، انتشارات باقیات، قم.
۱۲. مدرس مطلق، سید محمدعلی (۱۳۷۹ش)، وحدت وجود، حواشی و تعلیقات احمد شیخ الاسلام روحانی، انتشارات پرستش، آبادان.